

نوکاوی مفهوم پوشش در گذار به دموکراسی

محمد شاهمراد^۱

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۷/۰۳

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۸/۲۹

چکیده

بی شک مسئله پوشش، در همه اعصار مورد توجه ایرانیان بوده و در هر دوره‌ای با توجه به تفکر غالب در آن زمان از حدود و ثغور خاصی برخوردار بوده است. سعی شده تا در این مقاله از سه منظر: فقه، اخلاق و کلام حقیقت، این امر مورد کنکاش قرار بگیرد، و چگونگی‌ها و بایستی‌های آن بررسی شود. از این منظر، مفهوم حجاب و تفاوت آن با لغت ستر را بررسی کرده و غرض بعضی از فقه‌ها را که قصد داشته‌اند تا زن را به واسطه همین برداشت نادرست، در خانه محصور کنند، بیان نموده‌ایم و در باب نوع پوشش اعراب در صدر اسلام، همچنین شواهدی از آیات که به طور مستقیم و غیر مستقیم به نوع پوشش آن عهد اشاره داشته، سخن گفته‌ایم. سپس ادله احمد قابل در ظهور استحباب در پوشش سر و گردن را اجمالاً ارائه داده و از دیدگاه اسلام‌شناسان معاصر عرب، به این مهم پرداخته‌ایم. آنگاه، در رویکردی اخلاقی، حجاب اجباری و بی‌حجابی اجباری را مردود دانسته و تفاوت بنیادین مبحث وجوب و اجبار را ریشه‌یابی کرده‌ایم. پس از آن، تغییرات مفهوم امر عقیفانه در طی اعصار مختلف و مصادیق عینی آن را در قالب اشعار و افکار نشان داده‌ایم. علی‌ای حال، کوشیده‌ایم تا نشان دهیم امر عقیفانه تخت بند زمان و مکان است و در دوره کنونی عدم پوشش سر و گردن قبح اخلاقی ندارد و رفتار عقیفانه مختص به بانوان نمی‌باشد؛ بلکه هم مرد و هم زن بایستی کف نفس و خویشنداری در رفتار خود را سرلوحه قرار دهند و با بیان رویکرد کلام سرانجام در مورد احکام کلی و باطنی و نیز، بیان این تغییرات در چهارچوب مشهورات منطقی، رفتار حیا و ورزانه را در همه شئون ظاهری و باطنی ملاک عمل قرار بدهند؛ و در نهایت بینش اهل حق را در این زمینه ایراد کرده‌ایم.

کلیدواژه‌ها: حجاب، نوع پوشش، حقوق اولیه، آزادی زنان، اجبار، حیا.

New interpretations of the concept of cover during transition to democracy

Mohammad Shahmurad¹

Recieve data: 2020/08/24

Accepte data: 2020/11/19

Abstract:

Dress code has always been important to Iranian People across all eras, and it has had its own limits and boundaries based on the dominant thought of each period. This article discus the topic from three perspectives: dress code from jurisprudential, ethical, and theological perspectives to shed light on its requirements and qualities. Therefore, the concept of hijab and its difference from covering was explained, and it is also explained that some Islamic jurists have intended to confine women at home based on this erroneous perception. With regard to the Arab dress code after the advent of Islam, some Quranic verses were presented that mentioning directly or indirectly the dress code of that period. Then, Ahmad Ghabel's views about the recommendation of covering the head and neck were explained and analyzed from the viewpoint of contemporary Arab Islamologists. Using an ethical approach, both the compulsory hijab and mandatory non-observance of the proper Islamic dress code were rejected and the difference between necessity and compulsion were analyzed thoroughly. Then, the changes in the concept of chastity were explained during different periods and their instances were indicated in poems and thoughts. Furthermore, it was explained that chastity changes as temporal-spatial conditions change, and in the present time, it is not morally immodest if the head and neck are not covered, and chastity is not merely for women, rather both men and women should have abstinence and restraint. They should also have chastity in their appearance and behavior. Finally, Islamic scholastic theology was explained in terms of general and esoteric rules, and the changes in logical well-known rulings were described from the viewpoint of Yarsanism.

Keywords: Veil, Type of cover, Basic rights, Women's freedom, Coercion, Modesty.

1- Yarsan student of philosophy and mysticism .Mohammad.3shahmorad@gmail.com

مقدمه

در روزگاری زیست می‌کنیم که جامعه آستن التهابات فراوانی است و اجبارهای غیرمنطقی در این دوره، موجب شده تا زنان و دختران جامعه در صدد اعتراض‌های مدنی در پی احقاق حقوق خود بر آیند و با اعمالی نمادین چون حجاب بر سر چوب کردن یا سوار شدن بر موتور سیکلت و... خواهان حقوق برابر با مردان باشند. در این میان اموری چون لجاجت، دین ستیزی بر اثر نفرت و ریاکاری از منشأ اجبار، مزید بر علت شده تا یک خواست همگانی برای ایجاد دموکراسی در جامعه به وجود آید. که پیش فرض این مقاله هم در حول محور چنین ایامی گردش می‌کند؛ که ما با نظامی دموکراتیک و دولتی سکولار مواجه باشیم و از شرایط آن بهره ببریم. و آنگاه از خود خواهیم پرسید که رویکرد دین حقیقت در مواجهه با این دوران چه خواهد بود؟ و سادات و پیران ما در این برهه چه وظایفی بر دوش خواهند داشت و طبق رویکرد کلام چه رفتاری خواهند کرد؟ شاید به جرأت بتوان اذعان کرد که تا کنون مطلبی مدوّن و دسته‌بندی شده، که همه‌ی اطوار و عوارض ذاتی این مبحث را مورد نقد و کنکاش قرار دهد، ارائه نشده است و یا اگر مطالبی افواهاً به زبان آورده شده بر پایه مستندات علمی نبوده است و یا اینکه پیشینه فقهی و صبغه اخلاقی آن را در نظر نگرفته است. لذا ما در این مقاله کوشیده‌ایم تا رویکرد دین حقیقت را با استناد بر مبانی کلام سرانجام بدست آوریم و سپس این امر را در قالب راهکاری مستدل ارائه نماییم.

پوشش زنان ایرانی پیش از اسلام

با استناد به مدارک به دست آمده از دوره هخامنشیان، مانند تندیس‌ها، سکه‌ها، نقوش فرش، پارچه و نقش برجسته‌هایی که تعدادی از آنها به خارج از ایران منتقل شده‌اند، و یا نوشته‌های برخی از تاریخ نگاران، می‌توان چنین برداشت کرد که پوشاک زنان ایرانی عبارت از لباس‌های بلند تا قوزک پا و گاهی فراخ، پیراهن‌های ساده تا پایین ساق پا به صورت ساده یا ریشه‌دار، و با آستین‌های بلند یا کوتاه بوده است (راوندی، ۱۳۴۰: ۴۷۴).

لباس‌های زنان ایرانی در دوره اشکانی عبارت از پیراهنی بلند تا به روی زمین، گشاد، پُرچین، آستین دار یا بدون آستین و یقه راست بوده است. همچنین پیراهنی دیگر داشته‌اند که روی اولی می‌پوشیدند و قد آن نسبت به اولی کوتاه و ضمناً یقه باز بوده است. روی این دو پیراهن، چادری سر می‌کرده‌اند (حجازی، ۱۳۸۵: ۱۴۱).

با مقایسه چندین نقش سنگی آناهیتا و نقوش دیگر با هم، به نظر می‌رسد که بانوان ساسانی، پیراهن بلند بسیار پرچین و گشاد می‌پوشیده‌اند و آن را با نواری در زیر سینه‌ها، مانند بانوان اشکانی، جمع کرده، می‌بستند (ضیاء پور، ۱۳۴۳: ۳۰۷). زنان عهد ساسانی گاهی چادر گشاد پرچین به سر می‌کردند که تا به وسط ساق پا می‌رسیده است (حجازی، ۱۳۸۵: ۱۹۸).

بخش اول: بررسی آراء فقهی و آیات قرآنی

علت استفاده‌ی ما از لفظ پوشش به جای به کارگیری لفظ حجاب در این مقاله به دلیل عدم استعمال آن در آیات قرآنی در معنای رخت پوشش بدن انسان است زیرا این لفظ در زبان عربی و هم در زبان قرآن به معنای پرده خانه و سکونتگاه است. به طور مثال، در آیات ۱۶ و ۱۷ سوره‌ی مریم، ضمن سخن از چگونگی باردار شدن مریم عذراء، گفته شده که از شهر بیرون رفت و در سمت شرقی شهر یک حجایی دور از مردم بر خود زد: *وَأذْكَرُ فِي الْكِتَابِ مَرْيَمَ إِذِ اتَّيَدَتْ مِنْ أَهْلِهَا مَكَانًا شَرْقِيًّا ﴿١٦﴾ فَاتَّخَذَتْ مِنْ دُونِهِمْ حِجَابًا فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا ﴿١٧﴾*

اما در قرآن برای پوشش زن واژه "ستر" آمده است: *حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ مَطْلِعَ الشَّمْسِ وَجَدَهَا تَطَّلُعُ عَلَىٰ قَوْمٍ لَمْ يَجْعَلْ لَهُمْ مِّنْ دُونِهَا سِتْرًا ﴿٩٠﴾* تا آن گاه که به جایگاه برآمدن خورشید رسید. [خورشید] را [چنین] یافت که بر قومی طلوع می‌کرد که برای ایشان در برابر آن پوششی قرار نداده بودیم.

پس حجاب یک پرده ضخیمی است که وقتی کشیده شود کسی که در این سو است نمی‌داند که در پشت آن چیست و چه می‌گذرد. ولی ستر پرده نازکی است که بر جسمی کشیده شده است و آن جسم در عین آنکه در برابر دیدگان است، به طور کامل مکشوف نیست ولی به وسیله ستری که بر رویش کشیده شده است قابل تعریف است. لذا اگر ما، بگوییم: که زن باید حجاب داشته باشد، معنای سخن مان این است که زن باید از دیده‌ها نهان باشد و کسی از او خبر نداشته باشد. ولی وقتی می‌گوییم: که باید ستر داشته باشد، مفهوم دیگری را منظور می‌کنیم که همان پوشیده بودن بدنش باشد. به همین سبب است که فقهای اولیه برای پوشش بدن زن واژه "ستر" را به کار برده‌اند نه "حجاب"؛ زیرا تدوین کنندگان اولیه احکام فقهی تفاوت حجاب و ستر را به خوبی می‌شناخته‌اند (خنجی، ۱۳۸۳: ۶).

مرتضی مطهری در کتاب *مسأله حجاب* می‌گوید: «ابن خلدون کلمه حجاب را به معنی پرده و حائل - نه پوشش - به کار برده است. استعمال کلمه حجاب در مورد پوشش زن یک اصطلاح نسبتاً جدید است. در قدیم و مخصوصاً در اصطلاح فقهاء کلمه "ستر" که به معنی پوشش است، به کار رفته است.»

(مطهری، ۱۳۸۰: ۴۳۰) لذا ما واژه حجاب را به تبعیت از جامعه به کار می‌بریم در همان معنای موضوع آن یعنی ستر است.

همه مدعیان فقاقت که بعدها حجاب را برای پوشش بدن به کار برده‌اند منظور خاصی داشته‌اند، که چیزی بسیار بالاتر از ستر بوده تا حدی که زن را برخلاف زن‌های دوران پیامبر دور از دید مرد‌های بیگانه نگاه می‌داشته است؛ حال آنکه بسیاری از زن‌ها در زمان پیامبر در بازارها کالا می‌فروختند، عموم زن‌ها دوشادوش مرد‌ها در اغلب فعالیت‌های اجتماعی شرکت داشتند، زن‌ها دارای مالکیت شخصی بودند، آن‌ها که ثروتی داشتند؛ دارای کنیز و غلام بودند، که خودشان خریده بودند (و البته ثروتمند‌ها، هم در میان مرد‌ها و هم در میان زن‌ها، بسیار اندک بودند)؛ و زن‌ها از چنان آزادی‌هایی برخوردار بودند که سوار بر خر در شهر می‌رفتند، و گاه اتفاق می‌افتاد که یک زن بیوه در کوچه‌ای از مردی خواستگاری کند؛ که این آخری را می‌توانیم در رسم «هبة نفس» بازخوانیم که تا آخرین سال حیات پیامبر رواج داشته است، و در قرآن نیز سخن از «إمرأه وهبت نفسها للنبي^۱» رفته، که داستانش را اهل سیره آورده‌اند.

عرب‌ها در زمان پیامبر در بخش اعظم عربستان، به سبب فقر عمومی، معمولاً پوشش درستی نداشتند، بسیار بودند زن‌هایی که جز یک دست رخت نداشتند، و بسیار بودند زن‌هایی که نیمه برهنه بودند؛ نیمه برهنه بودن مردان و زنان طوایف بیابانگرد که جز شیر شتر و جانوران کوچک کویری چیزی برای خوردن نمی‌یافتند و هیچ درآمدی نداشتند، یک امر معمولی بود که حتی تا قرن‌ها بعد از ظهور اسلام نیز برحال خود بود؛ و این وضعیت همگانی از ایمان و اسلام و پارسایی آن‌ها نمی‌کاست. نیمه برهنه بودن دختر بچه‌ها در زمان پیامبر در گزارش‌های مورخان تاریخ اسلام قابل مطالعه است. دخترهای هشت نه ساله معمولاً یک تکه پوست نرم کرده بز برمیانشان بسته می‌شد که «خوف» می‌نامیدند، و به شکل لنگیته بود. عایشه در یادآوری روزهای خواستگاری پیامبر از خودش می‌گوید که خوف بر میان داشتم «فَتَزَوَّجَنِي وَ عَلَيَّ حَوْفٌ». لباس بسیاری از دختر بچه‌ها همین بود و جز این پوششی نداشتند. مردانی که می‌توانستند پشم شتر و موی بز برای تهیه رخت بزرگسال‌های خانواده‌شان فراهم آورند معمولاً از خوشبخت‌ها بودند. و کسانی که می‌توانستند جامه کرباسی از بازار بخرند ثروتمند‌ها بودند. دوختن و آستین دار و پاچه دار کردن لباس نزد مردم عربستان یک امر ندرتی و اشرافی بود. آنچه نزد عرب‌ها رخت معمولی و عمومی را تشکیل می‌داد اغلب دو تکه پارچه بود که یکی بر تن می‌پیچیدند و «رداء» نامیده می‌شد، و دیگری بر کمر می‌پیچیدند

۱. وَأَمْرًا مُمُونَةً إِنْ وَهَبَتْ نَفْسَهَا لِلنَّبِيِّ إِنْ أَرَادَ النَّبِيُّ أَنْ يَسْتَنْكِحَهَا خَالِصَةً لَّكَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ ﴿احزاب، ۵۰﴾

جنسی ندارند، یا بچه‌هایی که هنوز دربارهٔ نهان‌گاههای زنان چیزی نمی‌دانند. و [بگو] پاهایشان را به زمین نکوبند که زیورهایی که نهان می‌دارند شناخته شود. همه‌تان به سوی الله برگردید ای مؤمنان! باشد که رستگار شوید. (آیه ۳۰ و ۳۱ سوره نور)

«زینت» همان زیورهای معمولی است که زن‌ها بر زلف و دست و گردن و سینه و میج پاهایشان قرار می‌داده‌اند؛ و می‌بینیم که «آنچه در معرض دید است» از ضرورت پنهان داشتن مستثنا شده است «إلا ما ظَهَرَ مِنْهَا». جای هیچ جدالی نیست که «ما ظَهَرَ مِنْهَا» زیورهای روی چادر نیست؛ زیرا زیور زنانه، روی رخت چادر نمی‌شود.

مسئلهٔ دیگر در این آیه، دستور زدنِ خِمار بر گریبان است (وَلْيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَىٰ جُيُوبِهِنَّ). «خِمار» همان تکه پارچهٔ مستطیل‌شکلی است که در زبان فارسی «واشامه» نامیده می‌شود. خِمار زن‌ها معمولاً نازک و نسبتاً شفاف بوده. در زمان ظهور اسلام برخی از مردها نیز خِمار داشته‌اند. خِمار مرد نشانهٔ برجستگی او بوده، زیرا معلوم می‌داشته که او ثروتمند است. برخی از مردها که معمولاً همیشه خِمار داشته‌اند صفت «ذوالخِمار» می‌گرفته‌اند (یعنی دارندهٔ خِمار). عرب‌ها در زمان پیامبر اکرم به علت فقر همگانی‌شان اغلب برهنه سر بوده‌اند و معمولاً گیسو می‌بافته‌اند. روایاتی نیز نشان می‌دهند که پیامبر اکرم موی بلند داشته و گاه چهارگیسو می‌بافته است. در عین حال روایت‌هایی نیز خبر از آن می‌دهد که پیامبر عمامه بر سر می‌پیچیده است.

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لَأَزْوَاجَكُمْ وَبَنَاتِكُمْ وَنِسَاءَ الْمُؤْمِنِينَ يُدْنِينَ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلَابِيبِهِنَّ ذَلِكَ أَدْنَىٰ أَنْ يُعْرَفْنَ فَلَا يُؤْذَيْنَ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا ﴿٥٩ احزاب﴾

ای پیامبر! به زن‌ها و دخترانت و زن‌های مؤمنین بگو که جلباب‌هایشان را اندکی پائین بکشند. این بهترین راه است برای آنکه شناخته شوند، و اذیت نگردند. الله همیشه آمرزگار و مهرورز است.

آمدن این رهنمود یک سببی و داستانی دارد که مربوط است به اذیت شدن یکی از زنان پیامبر، دقایقی پس از غروب خورشید در کوچه توسط عمر ابن خطاب، و رسیدن خبرش به گوش پیامبر. زن‌های پیامبر البته با چراغ و با کنیز برای قضای حاجت بیرون می‌رفته‌اند؛ و این را ما از داستانِ إفکِ عایشه می‌دانیم. عائشه گفته که ما پیش از آنکه عجم‌ها این چیزها که در خانه‌ها هست را برایمان درست کنند (یعنی گودالی و دیوارکی برای قضای حاجت در خانه) روزها خودمان را می‌گرفتیم و چون شب می‌رسید برای قضای حاجتمان به زمینی به نام مناصع می‌رفتیم، و روزها برای آنکه بتوانیم خودمان را نگاه داریم خوراک سَبک می‌خوردیم.

یعنی مردم مدینه در زمان پیامبر و ابوبکر تا نیمه‌های دوران خلافت عُمر چیزی که ما مستراح می‌نامیم در خانه‌هاشان نداشته‌اند و نمی‌شناخته‌اند. به هر حال، چنانکه می‌بینیم، در آیه بالا گفته شده که زن‌ها طوری جلبابشان را بپوشند که کسی که آن‌ها را می‌بیند بشناسدشان و آن‌ها را اشتباهی به جای زنانی تصور نکند که به آن‌ها نظر دارد «ذَلِكْ اَدْنٰى اَنْ يُعْرَفْنَ، فَلَا يُؤْذَيْنَ». عبارت «ذَلِكْ اَدْنٰى اَنْ يُعْرَفْنَ» صریح و آشکار می‌گوید که بهتر است که زن‌ها وقتی از خانه بیرون می‌روند طوری باشد که کسی که می‌بیندشان بشناسدشان تا اذیت نشوند. شاید بعضی‌ها علاقه داشته باشند که از این آیه مفهوم چادر پیچ کردن سراسر بدن را استنباط کنند؛ و حتی یکی از مجتهدان قم که ترجمه فارسی عامیانه‌ای از قرآن را منتشر کرده، «جلباب» را «سرانداز گشاد» ترجمه کرده است تا آن را با چادر تطبیق بدهد، انگاری عرب‌های زمان پیامبر چادر زنانه زمان او را می‌شناخته‌اند! در اوائل سده چهارم هجری که طبری تفسیرش را در بغداد می‌نوشته برسر برداشت مفسرین از «يُدْنِيْنَ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلَابِيْبِهِنَّ» اختلاف نظر وجود داشته، و طبری بی آنکه برداشت خودش را بگوید از زبان دیگران روایت‌هایی را نقل کرده که می‌گفته‌اند منظور این بخش از آیه آن است که زن‌ها با جلبابشان روی سرشان را تا روی پیشانی‌شان پائین بکشند. توجیهش را نه خود طبری بلکه از زبان این‌ها آورده که گفته‌اند منظور قرآن آن بوده که زن‌های آزاده وقتی به‌جائی می‌روند پوشششان طوری باشد که تفاوتشان با کنیزها معلوم باشد، و مردمی که در راهشان قرار می‌گیرند بدانند که این‌ها شوهر دارند و نباید کنیز بپندارندشان و دنبالشان کنند. ولی همین توجیه یک تناقضی را در خود دارد، و آن اینکه ما می‌دانیم که در زمان پیامبر که حتی رخت ساده هم به علت گران بودنش برای مردم مدینه یک کالای اشرافی بوده، کنیزها رخت درست و حسابی نداشته‌اند و اغلبشان ژنده‌پوش و نیمه برهنه بوده‌اند و تمایزشان با زن‌های شوهردار کاملاً قابل درک بوده است. دیگر آنکه قرآن می‌گوید که زن‌ها باید جلبابشان را اندکی پائین بکشند تا هر که آن‌ها را می‌بیند بتواند شناسائی‌شان کند «ذَلِكْ اَدْنٰى اَنْ يُعْرَفْنَ فَلَا يُؤْذَيْنَ». اگر سراسر بدن زن در درون چادر باشد چه گونه کسی که او را از دور می‌بیند تواند شناخت؟ آیا می‌شود تصور کرد که هم به زنان دستور داده شده که جلبابتان را باید طوری برسرتان اندازید که هر کس شما را از دور می‌بیند بشناسدتان، و درعین حال به آن‌ها دستور داده شده که چادرتان را طوری بر خودتان بپیچید که چشم کسی به سر و رویتان نیفتد؟ (خنجی، ۱۳۸۳: ۸)

مرحوم احمد قابل، شاگرد مرحوم آیت الله منتظری بود و از ایشان اجازه نامه اجتهاد داشت و در مسائل فقهی از منظر یک مجتهد سخن می‌گفت. مطابق با رأی ایشان آنچه از کل آیات قرآن و روایات درباره

مسئله حجاب مستفاد می‌شود؛ دلالت بر وجوب ندارد. و نمی‌توان استنباط کرد که وظیفه شرعی یک زن متشرعه، پوشاندن موی سر و گردن است:

۱. اصل پوشش عورت بر مرد و زن مسلمان واجب است.

۲. فقها در مصداق عورت (به خصوص در مورد زنان) اختلاف نظر دارند.

اکثر فقها اهل اسلام (از شیعه و سنی) به اشتباه تصور کرده‌اند که: «تمامی بدن زن (غیر از صورت، دست‌ها و پاها تا مچ) عورت است.» آنان بر این تصور نادرست ادعای «اجماع» هم کرده‌اند. البته گروهی هم از بزرگان فقه، مثل «صاحب ریاض^۱» و «صاحب جواهر» این دیدگاه را نقد کرده و می‌گویند: «از نظر وجوب پوشش، در حکم عورت‌اند، وگرنه لفظ عورت به معنای زن نیست و در اصطلاح شرع نیز چنین توافقی تحقق نیافته است.»

مرحوم فاضل آبی^۲ در «کشف الرموز» آورده است: و منشأ التردد النظر الی ان القدمین من العورة ام لا. فمن قال بالاول، فسترهما واجب. و من قال بالثانی. فغیر واجب، بل مستحب. (آبی، ۱۴۰۸: ۴۰)

منشأ اختلاف این است که آیا پاها جزء عورت‌اند یا نه؟ کسی که می‌گوید آری، پوشاندن آن را واجب می‌شمارد. و کسی که می‌گوید نه، پوشاندن پاها را واجب نمی‌داند، بلکه مستحب می‌شمارد. بنابر این کسانی که قدمین را استثناء نمی‌کنند یا آنان که استثناء می‌کنند، در مصداق عورت اختلاف دارند.

همانگونه که فاضل آبی به آن تصریح کرده است، در کتب مفصل فقهی، مواردی دیگر نیز وجود دارند که در مورد «عورت بودن یا نبودن آن» اختلاف نظر وجود دارد. این امر به منزله «عدم تحقق اجماع فقها» است و نشان می‌دهد که «عورت اصطلاحی باب ستر» اختلافی است و ادعای «اجماع» در این خصوص صحیح نیست.

۳. اکثریت فقها پوشاندن سر را برای زنان مسلمان آزاد (غیر برده) لازم دانسته‌اند و سر و گردن را از مصادیق عورت می‌دانند.

۴. ابن جنید اسکافی^۳ از فقهای نامدار شیعه و هم ردیف اساتید شیخ مفید، مصداق عورت در زن و مرد را مساوی دانسته است.

۱. سید علی طباطبایی صاحب کتاب مشهور فقهی ریاض المسائل

۲. از شاگردان محقق اول (حلی) و صاحب کتاب کشف الرموز که در اواخر قرن هفتم می‌زیسته است.

۳. ابوعلی محمد بن احمد کاتب اسکافی معروف به ابن جنید اسکافی، فقیه و متکلم امامی سده ۴ هجری در اسکاف.

«علامه حلی» که از بزرگان فقه شیعه است و به لحاظ زمانی، از بسیاری فقهای شیعه، نزدیکتر به عصر حضور «ابن جنید اسکافی» (استاد شیخ مفید) بوده و یکی از کتابهای فقهی او را در اختیار داشته است، عبارتی از وی را در مورد پوشش گزارش کرده (الذی یجب ستره من البدن، العورتان و هما القیل و الدبر من الرجل و المرأة: مقداری از بدن که واجب است پوشانده شود، دو عورت است که عبارت اند از، پیش و پس از مرد و زن) و برداشت خود را در تفسیر آن، چنین آورده: «و هذا يدل علی مساواة المرأة للرجل عنده، فی أن الواجب ستر قُبُلها و دُبُرها لا غیر.» این سخن ابن جنید در مساوی بودن مرد و زن، نزد وی دلالت می کند که: «آنچه بر زن واجب است، پوشاندن پیش و پس خویش است و پوشاندن غیر آن دو واجب نیست.»

۵. تمامی فقهای شیعه (بلکه تمامی فقهای اسلام) پوشاندن سر و گردن را بر زنان مسلمانی که برده بوده اند واجب نمی دانند؛ بلکه مثل شیخ صدوق و گروهی از علمای قم (در زمان شیخ صدوق) پوشش سر را برای زنان برده حرام می شمردند؛ در حالی که پوشاندن عورت بر آنان نیز واجب بود. عدم وجوب پوشاندن سر و گردن زنان بردهٔ مسلمان (که مقتضای دلایل نقلی معتبر و گرایشی اجماعی است) نشانگر این امر بسیار مهم است که: «در مرآ و منظر بودن سر و گردن هر زن مسلمانی، حرام نیست.» به عبارت دیگر: «نه زن بودن و نه مسلمان بودن زن» دلیل بر وجوب پوشش سر و گردن نیست. چرا که زنان بردهٔ مسلمان هم «زن» و هم «مسلمان» بودند و پوشش سر و گردن (و حتی برخی از اجزای دیگر بدن، بنابر اظهارات صریح برخی فقها) بر آنان واجب نبود. حتی برخی معتقد به کراهت یا حرمت پوشش سر برای زنان بردهٔ مسلمان بوده اند. البته احترام اجتماعی زن در گرو پوشش سر و گردن بود و زنان برده (مسلمان و غیر مسلمان) به خاطر اینکه از اجتماعی چندان محترم شمرده نمی شدند و با دیدهٔ حقارت به آنها نگریسته می شد، پوشش غالب آنان، شامل سر و گردن نمی شد. همانگونه که در ایران قبل از اسلام (عهد ساسانیان) نیز زنان اشراف را در مجامع عمومی، دور از چشم مردان (حتی محارم غیر از شوهر) نگهداری می کردند و با پوششهای سخت و دشوار او را می پوشاندند؛ ولی زنان فقیر و مربوط به طبقات فرودست جامعه، با سر و رو و گردن و ساق دست و پای باز در مجامع عمومی حاضر می شدند.

۶. مرحوم صاحب جواهر، پوشاندن اجزای بدن (به استثنای صورت، دست ها و پاها تا میچ، گردن و موی سر) را اجماعی می دانند. یعنی در موارد استثناء شده، نظریات فقها مختلف است و اتفاق نظری وجود ندارد.

۷. ایشان از قول علامه طباطبایی «استاد صاحب جواهر و صاحب مدارک» نقل می‌کند که نظر آنان عدم وجوب پوشش «سر و گردن» است و می‌نویسد: «قاضی ابن براج، عدم وجوب پوشش سر و گردن را به بعضی از علمای شیعه نسبت داده است.»
- سید محمد عاملی، صاحب مدارک الاحکام معترف است که در اکثر عبارات فقهای شیعه بحثی از وجوب پوشاندن مو نشده است.
- مرحوم ابن براج^۱، اقرار می‌کند که: «گروهی از فقها در مورد مویی که طولانی تر از سر و گردن بوده، قائل به عدم پوشش بوده‌اند.» او می‌گوید در مورد وجوب پوشش سر اجمالاً اتفاق نظر وجود دارد ولی در کمیت و کیفیت آن اختلاف شده است. این بیان نیز به عنوان مؤیدی برای «اجماعی نبودن مسئله پوشش مو» است.
۸. صاحب جواهر^۲ نظر خود را اینگونه بیان کرده است: «پوشاندن موی سر، مُرَأَبَق با احتیاط، بلکه قول قوی تر است.» بنابراین فتوای صریح بر لزوم آن ارائه نکرده است؛ بلکه از روی احتیاط و احتمال، ابتدائاً احتیاط کرده و سپس آن را ترجیح داده است.
۹. از مجموع این بررسی روشن می‌شود که مسئله اختلافی است و اجماع مسلمانان در این امر (پوشش سر و گردن) محقق نشده است.
۱۰. برخی آیات و روایات معتبره نیز وجود دارند که ظهور در عدم وجوب دارند (مثل آیه ۵۹ سوره احزاب) گرچه آیات و روایاتی وجود دارند که لزوم پوشش سر را یاد آوری می‌کنند. البته مقتضای جمع عرفی بین دلایل وجوب و دلایل عدم وجوب تصرف در مدلول آنهاست. اگر به این قاعده عمل شود، نتیجه آیات و روایات نیز مؤید عدم وجوب پوشش سر و گردن می‌شود و تنها استصحاب را ثابت می‌کند.

۱. شیخ ابوالقاسم عبدالعزیز بن نحریر بن عبدالعزیز بن البراج یا قاضی عبدالعزیز حلبی معروف به ابن براج فقیه شیعه و قاضی عرب سده پنجم و شاگرد سید مرتضی و شیخ طوسی است. وی زاده مصر بوده اهل مصر و شام بوده، در بغداد تحصیل کرده به خواست شیخ طوسی در بلاد شام که وطنش بود رفت و از سوی جلال الملک در طرابلس شام قاضی بود و بیست سال قضاوت کرد. المهدب و جواهر دو کتاب فقهی مشهور اوست.

۲. آیت الله شیخ محمد حسن بن شیخ باقر بن شیخ عبد الرحیم بن آقامحمد بن ملا عبد الرحیم شریف اصفهانی (احتمالاً ۱۱۶۶ تا ۱۲۲۸ هجری خورشیدی) از فقهای شیعه و صاحب کتاب جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلام که بین روحانیان شیعه از ارزش بالایی برخوردار است.

نتیجه: با توجه به مطالب یاد شده، بنده (احمد قابل) مبتنی بر دلایل علمی، «پوشش بدن را لازم می‌شمارم، ولی پوشش سر و گردن را مستحب شرعی می‌دانم.» (قابل، ۱۳۸۵، ۴)

برخی از روشنفکران عربِ مسلمان نظیر محمد عابد الجابری نیز چنین تلقی ای از فلسفهٔ حجاب دارند: «در گذشته برخی کوچه‌ها مسقف بود و مردان در دو طرف کوچه می‌نشستند و با یکدیگر گفتگو می‌کردند... وقتی زنان آزاد به همراه کنیزکان برای قضای حاجت از منزل بیرون می‌رفتند، مردانی در کنار کوچه نشسته بودند... و با اشاراتی خاص ایشان را اذیت و آزار می‌کردند... علت حکم حجاب آن است که جوانان و مردان، زنان آزاد را از کنیزان بازشناسند و ایشان را مورد اذیت و آزار قرار ندهند و به ایشان نگاه آلوده نداشته باشند» (الجابری، ۱۹۴۵، ۴۰)

از نظر جابری عللی که مقوم صدور حکم فقهی حجاب بوده اکنون از میان رخت بر بسته و تفکیک میان زنان آزاد از کنیزان در در روزگار کنونی وجهی ندارد؛ بر این مبنا او توضیح می‌دهد که امروزه پوشاندن گردن و موی سر برای زنان در عداد احکام شرعی نیست و ضرورتی ندارد. نصر حامد ابوزید، قرآن پژوه معاصر نیز علت اصلی صدور حکم حجاب را تمییز نهادن میان کنیزان و زنان آزاد می‌داند و از آنجائیکه در روزگار کنونی نظام برده‌داری منسوخ شده، نتیجه می‌گیرد: «بنابر این حجاب سر و گردن در عصر جدید واجب نیست، زیرا حکم دائر مدار علت است، با آمدن علت می‌آید و با رفتن علت از میان می‌رود»

مستشار محمد سعید عشاوی حقوقدان نواندیشِ اهل سنت نیز در کتاب حقیقت حجاب و حجیت حدیث آورده است که: آیهٔ خمار به پوشاندن سینه امر نموده است؛ دربارهٔ آیهٔ حجاب هم بر این باور است که خطاب آن به زنان پیامبر است و منظور از حجاب پوشیدن لباس نیست بلکه همان ساتر است که حدفاصل بین زنان پیامبر و کسانی است که از آنان متاعی طلب نموده‌اند به گونه‌ای که طرفین همدیگر را نبینند. عشاوی نیز با الجابری و ابوزید در قصه جلاباب همداستان است و می‌گوید که مراد از آن تمییز نهادن میان زنان آزاد و برده بوده و می‌گوید این علت امروز منتفی است چراکه امروز کنیز و برده‌ای وجود ندارد و مطابق با قاعدهٔ اصولی، حکم با وجود یا عدم علت دایر است، اگر علت یافت شود، حکم نیز یافت می‌شود (عشاوی، ۱۹۹۵، ۱۵).

۱. محمد بهرامی، «قرائت‌های نو از آیات حجاب»، فصلنامه پژوهش‌های قرآنی: در این مقاله، آراء دیگر روشنفکران عرب درباره حجاب به بحث گذاشته شده است. عموم این نواندیشان مسلمان بر این باورند که پوشاندن موی سر و گردن برای زنان در روزگار کنونی در زمره احکام شرعی نیست.

احمد صبیحی منصور، اسلام‌شناس معاصر مصری نیز بر این باور است که منظور از "ضرب خمر علی الجیوب" پوشاندن گریبان است و نیز مراد از "ادناء جلاباب" که در آیه ۵۹ سوره احزاب آمده، پوشاندن دو ساق پاست.

ما وقتی متون اولیه اسلامی را مطالعه می‌کنیم درمی‌یابیم که شرع یک تعریف کلی از پوشش تن به دست داده، به مراعات عفت عمومی توصیه اکید کرده، و چگونگی رعایت عفت عمومی را نیز تبیین نموده، ولی جای هیچ جدالی نیست که مردم را در انتخاب نوع پوشش خویش آزاد گذاشته است. لذا می‌بینیم که در طی این سیزده الی چهارده قرنی که مردم با اسلام زندگی کرده‌اند در هر منطقه نوعی از پوشش محلی که ریشه‌هایش به پیش از اسلام می‌رسیده به زندگی خویش ادامه داده و اندک اندک تطوّر یافته است، و درباره هیچ کدام از سلیقه‌های محلی در پوشش تن نیز هیچ فقیهی در هیچ کتابی نظری نداده است. مثلاً در کشور مصر از نظر سنتی هیچگاه چادر زنانه وجود نداشته است. یا در کشور موریتانی لباس سنتی زن‌ها، گشاد و بدن نما است. یا در کشور پاکستان (تنها کشور جهان که هویتش را از اسلام می‌گیرد نه از تاریخ و هویت قومی)، زن‌ها - جز استثناهایی - سربرهنه‌اند، و سر و گردنشان بیرون است، و لباس سنتی شان هرچند که از دوش‌ها و زیر گردن تا پشت پاها را می‌پوشاند ولی نازک و تنگ و چسبان است، به گونه‌ای که برجستگی‌های بدن در برابر دید است. همین زن‌ها سخت هم پایند به اسلامند و هویت خودشان را از اسلام می‌دانند نه از ریشه دیگری. در کشور بنگلادش و در جوامع اسلامی هندوستان نیز پوشش زن‌های مسلمان چنین است. می‌دانیم که در سرزمین طبرستان خودمان (یعنی گیلان و مازندران) در نیمه دوم سده سوم هجری حاکمیت امامان اولاد امام حسن^۱ تشکیل شد و امامت و حاکمیت در دست امام شیعه بود. و می‌دانیم که مردم این منطقه را، آن امامها مسلمان کردند. این را نیز می‌دانیم که رخت محلی زن‌ها و مردهای این منطقه از ایران که نیمه برهنه بودن سر زن و در برابر دید بودن گردن زن یک امر معمولی بوده برای همیشه به زندگی خویش ادامه داده است. یعنی امامان اولاد امام حسن که متولی شرع بوده‌اند کاری با نوع پوشش مردم نداشته‌اند. و می‌دانیم که آنها اسلام را بهتر از هرکسی می‌شناخته‌اند؛ زیرا اسلام را از پدرانشان گرفته بوده‌اند و پدرانشان نیز اولاد دختر پیامبر بوده‌اند.

۱. حکومت علویان در طبرستان، در سال ۲۵۰ هجری قمری توسط زیدیان تأسیس شده است. نخستین حاکم علوی در شمال ایران حسن بن زید بن اسماعیل بن زید بن حسن بن علی ملقب به داعی کبیر بود.

فقیهانی که در کشور ما با حضور زنان و دختران در ورزشگاه‌ها برای تماشای ورزشکاران مخالفت می‌ورزند آیا نمی‌دانند که زن‌های مدینه در زمان پیامبر چنین اجازه‌ئی داشته‌اند؟! آیا نخوانده‌اند که دسته‌نمایش‌دهندگانِ سودانی (که در آن‌زمان حبشی نامیده می‌شده‌اند) در زمان پیامبر برای دادن نمایش وارد مدینه شدند و در میدان مدینه که اتفاقاً در کنار مسجد و پشتِ خانه‌های پیامبر بود نمایش دسته‌جمعی می‌دادند، و مرد و زن تماشایشان کردند؟ عایشه گفته که من نیز از دریچه‌خانه تماشا کردم و پیامبر در کنارم ایستاده بود و مرا بلند کرد تا بهتر ببینم. اتفاقاً آن‌ها که برای نمایش دادن آمده بودند مسیحی بودند نه مسلمان. شاعر بدله گو ایرج میرزا سروده است:

فقیه شهر به رفع حجاب مایل نیست
چرا که هر چه کند در حجاب کند
از او دلیل نباید سوال کرد که گرگ
به هر دلیل که شد بزه را مجاب کند

۲. بررسی اخلاقی

با مد نظر قرار دادن نظرات برخی از فقها و اسلام‌شناسان معاصر اکنون می‌کوشیم تا پوشش را از لحاظ اخلاقی بررسی کنیم و حدود و ثغور آن را مورد کاوش قرار دهیم و حکم اخلاقی آن را تبیین کنیم. باید گفت که حجاب اجباری و همچنین بی‌حجابی اجباری، هر دو امری غیر اخلاقی است. چرا که عموم علمای اخلاق گفته‌اند که اراده و اختیار از مقومات فعل انسان است و فعلی که از سر اجبار و زور از فرد یا جامعه سر بزند ارزش اخلاقی نخواهد داشت و چنانکه حضرت قوشچی اوغلی در مورد شرایط ایمان به راه یاری می‌فرماید:

کیمسه کیمسیه گوج ایلمز گل یار اول
یارلیق اوینه عشقیله اراده گلوبدور

عشق به دین یاری را با اراده قلبی و انتخاب آگاهانه از لوازم ورود به این طریق میدانند و از اجبار به پذیرش دین نهی می‌کنند. این بیان قوشچی اوغلی به پذیرش احکام دین نیز، سرایت می‌کند و اختیار و انتخاب آزادانه یا از روی اراده را از مقومات ایمان می‌شمارد. لذا امر دینی هیچگاه نباید از سوی فرد یا انجمنی بر فرد یا افرادی تحمیل شود، بلکه می‌بایست افراد جامعه با اختیار خود امور دینی را قبول یا رد کنند. لذا در جامعه نباید دین با حکومت داری مخلوط گردد، چرا که در این صورت اعمال قدرت از سوی حکومت، در پذیرش دین امری اجتناب‌ناپذیر خواهد بود، مگر در سایه ولی مطلق و ظهور آن در قالب بشر. پس درمی‌یابیم که: «حجاب اجباری» امری غیر اخلاقی و مذموم است و راه به جایی نمی‌برد، کما اینکه

در جامعه ما نیز تا کنون توفیق نداشته است و به جز پیامدهای شوم و مخربی چون: ایجاد حس تنفر، لجاجت، ریاکاری و ترویج فساد در زیر پوست جامعه، ثمره دیگری نداشته و نخواهد داشت. عموم علمای اخلاق نیز گفته‌اند فعل مجبورانه و غیر ارادی در ترازوی اخلاق وزنی ندارد.

همانطور که حضرت قوشچی اوغلی اصل دینداری را با پذیرش اختیاری و ارادی قرین دانستند و دعوت به دینداری را از بستر اجبار منع فرمودند در مسئله پوشش که متفرع بر قبول دین است، همین حکم جاری است در غیر این صورت ما دچار تهافت در سخن خواهیم شد چرا که یک گزاره دینی در قالب دعوتی نوع دوستانه است، یعنی می‌گوید: تو اگر می‌خواهی دین دار باشی، لازمه‌ی این دینداری رعایت حدود دین حقیقت است. و اگر کسی این حدود لازم را رعایت نکرد. مجازات دنیایی بر فعل او بار نیست به این معنا که کسی از هم کیشان او بخواهد آن عقوبت را اجرا نماید در حالی که در حکم ضروری عدم قصر شارب توسط مردان همین خروج از دایره باشرطان با انتفای این حکم، خود به خود منتفی خواهد بود ولی مجازات این فعل در حیطة اختیارات حق تعالی است و از دایره اختیار بنده خارج است.

اما بر یک اهل حق واجب است که همین حکم دینی را که از ضرورت قطعی برخوردار است، با اختیار خودش انجام دهد و امری اجباری نخواهد بود. زیرا شاخصه امر اجباری این است که با انتفای عامل جبری، حکم نیز بر فرد مجبور منتفی خواهد بود. به طور مثال پدری که فرزندش را در حکمی ضروری مثل نگه داشتن شارب مجبور سازد با از دنیا رفتن آن پدر آن حکم نیز مرتفع خواهد گشت. اما اگر همین حکم با انتخاب آگاهانه صورت پذیرد، به هیچ وجه در انجام آن توسط فرد تخلفی صورت نخواهد گرفت. لذا می‌توان نتیجه گرفت که رعایت حجاب مورد نظر شارع، امری واجب و ضروری است اما در انجام آن اجباری وجود ندارد.

آنگاه باید گفت، مبحث پوشش به خودی خود صبغه اخلاقی ندارد و بیشتر از لحاظ فقهی مورد بررسی قرار می‌گیرد اما وقتی در ذیل مفهوم عفت که خُلقی نفسانی است قرار گیرد میتوان آن را از جهت هنجارهای اخلاقی مورد بررسی قرار داد.

راغب اصفهانی در کتاب ارزشمند «مفردات» واژه عفت را به معنی پدید آمدن حالتی در نفس دانسته که آدمی را از غلبه شهوت باز میدارد و عقیف بر کسی اطلاق میشود که دارای این وصف و حالت است.

همچنین در لغت عرب به باقی مانده شیر در پستان مادر «عَفَّة» می گویند و چنان است که قلیل از هر چیز را با همین لفظ مراد می کنند. علمای اخلاق نیز عفت را صفتی حدّ وسط در میان سَبَق (شهوت پرستی) و خُمودی دانسته اند؛ که در فارسی آن را پاک دامنی می خوانند.

سَبَق: اگر قوه شهویه اگر دچار افراط شود - به این صورت که خواسته های نفس بسیار شود و در مسیر برآورده کردن این خواسته ها و امیال غریزی ارزش های دینی، عرفی و عقلانی رعایت نشود - این قوه از حالت طبیعی خود منحرف شده و دچار بی بند و باری و عیاشی می شود که به چنین حالتی شره یا سَبَق گفته می شود.

خُمود: گاهی امیال و خواسته های غریزی در انسان به سبب ریاضت، گوشه گیری و یا رسوم و آداب قومی به شدت سرکوب می شود. در این صورت است که قوه شهویه دچار تفریط شود و میل به امور غریزی و طبیعی مانند خوردن، آشامیدن، و ازدواج ندارد؛ چنین حالتی را خُمود و سستی می نامند. اگرچه خُمود شهوت ممکن است در مقابل شره و طغیان شهوت، امری پسندیده باشد، اما به خودی خود و در شرایط طبیعی آسیب به خویش است

عفت: در صورتی که قوه شهویه به اعتدال، نسبت به امور غریزی و خوشایند بپردازد به طوری که نفس بتواند خواسته های عقلی و عرفی خود را کنترل نماید، چنین ملکه ای را عفت نامند.

در زمان قاجار، این سخن که «کمال زن به این است که که مرد نامحرمی را نبیند و مرد نامحرمی نیز او را نبیند» نزد کثیری به سمع قبول شنیده می شد و بسیاری از زنان در جلوت ظاهر نمی شدند، چرا که آنرا مصداقی از رفتار غیر عقیفانه می انگاشتند.

سروش دباغ^۱ در مقاله ای با عنوان حجاب در ترازوی اخلاق می نویسد: با ایجاد تغییراتی در فرهنگ و عرف جامعه، مصادیق رفتار عقیفانه و غیر عقیفانه در جامعه ما در صد و پنجاه سال گذشته تحوّل چشمگیری پیدا کرده؛ کما اینکه در دیگر جوامع نیز تغییر کرده است. از ابتدای قرن بیستم بدین سو، در کثیری از کشورهای اروپایی، آمریکای شمالی، آمریکای لاتین و شرق آسیا... پوشاندن گردن و موی سر رفتاری غیر عقیفانه و غیر اخلاقی قلمداد نمی شود. همچنین باید بخاطر داشت که مطابق با موازین دینی و اخلاقی، خویشن داری و کف نفس و رفتار عقیفانه پیشه کردن هم وظیفه زنان است و هم وظیفه مردان؛ این حکم بر هر دو جنس بار می شود نه فقط بر زنان.

۱. پژوهشگر ایرانی حوزه دین، فلسفه و ادبیات است.

سپس تصریح می‌کند: بر یک گروه انگشت تأکید نهادن و از ایشان مُصرانه خویشتن داری را طلب کردن و کنش غیر اخلاقی گروه دیگر را نادیده انگاشتن و ندیدن، قضاوت و کنشی است ناعادلانه، ناروا و غیر موجه. اگر صرفاً رعایت حال مردان مَطْمَح نظر باشد و از از زنان بخواهیم که برای وسوسه نشدن مردان، روز به روز خود را بیشتر و بیشتر بپوشانند؛ می‌توان چنین انگاشت که روند میزان پوشیده بودن زن حد یقفی نخواهد داشت و ممکن است روزی فرا رسد که برخی از مردان حتی با دیدن صورت زنان محجبه نیز وسوسه شوند. لازمه این سخن این است که برای رعایت احوال چنین مردانی با چنین نگرشی، زنان صورت خود را کامل بپوشانند و در وهله بعدی از خانه بیرون نیایند و در منظر و مرئای مردان نامحرم قرار نگیرند و ظاهر نشوند؛ که البته این سخن با شهودهای اخلاقی کنونی ما ناسازگار است و نا موجه می‌نماید. در این صورتبندی، نوعی «استدلال شیب لغزنده» دیده می‌شود؛ که مطابق با آن برای درامان ماندن مردان، باید قدم به قدم بر میزان پوشش زنان افزوده شود و بروز و ظهور اجتماعی ایشان کمتر شود تا جاییکه به قول ابوحماد غزالی در احیاء علوم الدین بهتر است زنان در پستوی خانه بمانند و به نخ ریسی مشغول باشند: «و القول الجامع فی آداب المرأة من غیر تطویل ان تکون قاعدتا فی قعر بیتها لازمه لمغزلها» (غزالی، ۱۳۸۰: ۳۲۳)

او همچنین در کیمیای سعادت تأکید می‌کند: «و حق مرد بر زن آن است که در خانه بنشیند، و بی‌دستوری وی بیرون نشود، و فرا در و بام نشود، و با همسایگان مخالطت و حدیث بسیار نکند، و بی‌ضرورتی به نزدیک ایشان نشود، و از شوهر خویش جز نیکویی نگوید... و چون دوست شوهر وی در بکوبد، چنان پاسخ دهد که وی را نشناسد، و از جمله آشنایان شوهر، خویشتن را پوشیده دارد تا وی را باز ندانند».

سپس سروش دباغ در این باره می‌افزاید: چنانکه آمد، آنچه در این میان محوریت دارد و قوام بخش کنش اخلاقی موجه است، اولاً و بالذات رفتار عقیفانه است؛ نه پوشش گردن و موی سر. ثانیاً «عفت» در زمره مفاهیم اخلاقی ستراست و بایسته و برگرفتنی و روایی جهانشمول دارد، نظیر مفاهیم «عدالت» و «مهربانی»؛ در عین حال مصادیق کنش عقیفانه می‌تواند از فرهنگی و دورانی به فرهنگ و دورانی دیگر تغییر کند. در روزگار کنونی، کثیری از انسان‌های بالغ و عاقلی که در کشورهای گوناگون با پیشینه‌های معرفتی و تربیتی مختلف زندگی می‌کنند، بر این باورند که نپوشاندن گردن و موی سر قبح اخلاقی ندارد و علی‌الاصول مصادیق رفتار غیر عقیفانه نیست. ثالثاً، خویشتن داری و رفتار عقیفانه پیشه کردن هم وظیفه اخلاقی مردان است، هم وظیفه اخلاقی زنان؛ در این میان نباید تنها از زنان انتظار داشت که خود را بپوشانند و روابط انسانی عقیفانه پیشه کنند.

البته باید بر این مطلب این نکته را نیز اضافه کرد که برای جامعهٔ مریض هر چیزی مبنای تحریک قلمداد خواهد شد تا آنجا که حتی کسی صدای زن را نباید بشنود یا ریگ در دهان بگذارد تا تغییر صدا بدهد. یکی از مباحث جالب تاریخ قاجار ظهور ادیان کذب بابت و بهائیت است و شخصیت افسانه ماندی، به نام قره العین؛ که بیشتر به عنوان اولین زنی که کشف حجاب کرد شهرت دارد. قره العین در ۱۲۶۴ ه. ق در دشت بدشت شاهرود، فقط روبنده را برداشت و چهره اش را آشکار کرد، نه آنکه چارقد را به کناری نهد. گشودن چهره خلاف عرف آن زمان بود وگرنه فقهای شیعی به وجوب شرعی پوشاندن چهره فتوا نداده اند. با در نظر گرفتن اینکه این خانوم به مقام اجتهاد رسیده بود، عمل اش بر مبنای اجتهاد، باید تحمل می شد. که البته نشد. و تهمت فسق و فجور را برایش به دنبال آورد. آنروزگار طاهره قره العین را برای کاری لعن می کردند که تمام زنان ایرانی امروزه در ارتکاب به آن شریکند. لذا ما می گوئیم:

حدود و ثغور و مصادیق امر عفیفانه و غیر عفیفانه علی الاصول می تواند از دورانی به دورانی تغییر کند، کما اینکه تغییر کرده است. در ایران دوره قاجار، رفتار عفیفانه، در نظر کثیری احتمالاً اقتضا می کرد که زن، مرد نامحرمی را نبیند و مرد نامحرمی، او را نبیند؛ اما در دوران انقلاب کثیری از زنان مسلمان پا به پای مردان در تظاهرات خیابانی شرکت می کردند و خواستار برکناری شاه بودند و این رفتار ایشان غیر عفیفانه قلمداد نمی شد. در روزگار کنونی نیز، کثیری از دختران و زنان مسلمان، در ایران پس از انقلاب اسلامی، به دانشگاه می روند و یا در ادارات، وزارتخانه ها، کارخانه ها و شرکت ها حاضر می شوند و با همکاران خود صبح تا بعداز ظهر کار می کنند و این امر از سوی خانواده های ایشان و جامعه، منافی عفت قلمداد نمی شود. پس مؤلفه ها و مصادیق «عفت» تخته بند زمان و مکان است و با احراز آن ها، می توان حدود و ثغور امر عفیفانه را در هر زمانی مشخص کرد. در روزگار کنونی، سخن گفتن و کار کردن با فرد نامحرم، علی الاصول مصداق امر غیر عفیفانه قلمداد نمی شود؛ لازمه این سخن این است که کنشی غیر اخلاقی نیست. بر همین سیاق و با مد نظر قرار دادن شهودهای اخلاقی انسان های عاقل منصف که در صدور احکام اخلاقی، به قدر طاقت بشری عاری از اغراض و احساسات و عواطف بشری اند و فیلسوفان اخلاق از ایشان تحت عنوان «ناظر آرمانی» یاد می کنند، می توان استدلال کرد که رعایت حجاب عرفی بوسیله مردان و زنان بالغ که علاوه بر پوشش عرفی، شامل بهره گیری از گفتار و رفتار مناسب و متین و انسانی در تنظیم رابطه با جنس مخالف است، اخلاقاً ضروری است. (دبّاع، ۱۳۹۶: ۵۳)

ایرج میرزا در اشاره به تغییر مصادیق امر عفیفانه اینگونه می سراید:

در سر در کاروانسرای تصویر زنی به گچ کشیدند
گفتند که وا شریعتا، خلق روی زن بی نقاب دیدند
ایمان و امان به سرعت برق می رفت که مومنین رسیدند
ناموس به باد رفته‌ای را با یک دو سه مشت گِل خریدند
غفلت شده بود و خلق وحشی چون شیر دزنده می جهیدند
بالجمله تمام مردم شهر در بحر گناه می تپیدند
می گشت قیامت آشکارا یکباره به صور می دمیدند
این است که پیش خالق و خلق طلاب علوم رو سفیدند
ارباب عمائم این خبر را از مخبر صادقی شنیدند
آسیمه سر از درون مسجد تا سردر آن سرا دویدند
این آب آورد و آن یکی خاک یک پیچه ز گل بر او بردند
چون شرع نبی از این خطر جست رفتند و به خانه آمدند
بی پیچه زن گشاده رو را پاچین عفاف می دریدند
درهای بهشت بسته می شد مردم همه می جهنمیدند
طیر از وکرات^۱ و وحش از جحر^۲ انجم ز سپهر می رمیدند
با این علما هنوز مردم از رونق ملک نا امیدند

محسن کدیور^۳ نیز اخیراً در پاسخ به پرسشی درباره حدود و ثغور پوشش بانوان گفته است: «حدود پوشش شرعی بانوان خارج از خانه: بدن بانوان از زیر گردن تا زیر زانو و بازوان، می باید با لباسی که تنگ و چسبان و نازک نباشد، پوشانیده شود. پوشش بقیه‌ی اعضای بدن بالذات و به حکم اولی واجب نیست و به شرائط و عرف زمان و مکان بستگی دارد... در جوامعی که این حد از پوشش متعارف نیست و بر نپوشاندن سر و گردن و مو... مفسده‌ای مترتب نیست، پوشاندن آنها الزامی نیست و این مواضع از بدن «زینت ظاهر» محسوب می شود که در آیه ۳۱ سوره نور از پوشانیدن استثنا شده اند: «ولا یبدین زینتهن الا ما ظهر منها».

۳. مفهوم پوشش در کلام سرانجام

اگرچه نمی توان حکم حقیقت را منفک از گزاره‌های اخلاقی دانست، اما می توان گفت که: تمام احکام دین یاری، از صبغة اخلاقی برخورداراند و در عین اینکه مطابقت تام و تمامی را، با این اصل مهم واجدانند، علاوه بر آن نماینده شؤن دیگری نیز می باشند. لذا دیدگاه دین یاری در بیان حقایق، تنها بر مفاهیم اخلاقی بنیان گذاشته نشده است، بلکه در تبیین این مسأله، واجد مباحثی است که دایرة شمول بیشتری دارند و مطالب جامع تری را بیان میکنند، که طبیعتاً همه این احکام بر مبنای گزاره های اخلاقی است. و ما تنها در تحلیل ذهنی و برای درک بهتر این دو امر تفکیک کرده ایم و الا این هر دو در خارج اتحاد وجودی دارند و

۱. آشیانه مرغ

۲. سوراخ مار و جز آن

۳. نویسنده، اندیشمند دینی، و استاد پژوهشی دانشگاه دوک در آمریکاست. او صاحب نظر در الهیات، فقه و اندیشه سیاسی شیعه است و از شاگردان حسینعلی منتظری بوده است.

از یکدیگر جدا نیستند. علی الاصول مشی اهل حق را باید نوعی سلوک اخلاق مدارانه دانست که، در انطباق کامل با این رکن رکن و پر اهمیت است.

از آنجا که قریب به اکثر اصول اعتقادی دین حقیقت از سویه باطنی و صبغه ذاتی و جوهری برخوردار است، مبنای اهل حق در مسأله مورد کنکاش نیز همچون مباحث: نماز، روزه، خمس زکات، جهاد، حج و... برحکمی به فراخور حال غالب در این مکتب، یعنی: «باطن» استوار است. که در موافقتی تمام و اتحادی وافی با عالم نفس الامر می باشد. و مسلماً این حکم مقتضی شوؤن مستور در خلقت آدم و همچنین اطوار عالم است. علی هذا نباید این حکم دائر مدار احکام جزئی گردش کند و به دنبال معرفی مصادیق معین و چهارچوب مشخص باشد و بخواهد از حدود و ثغوری واحد سخن بگوید. چراکه همانطور که گفته شد مصادیق فعل عقیفانه در اعصار مختلف و با ایجاد تحول در جامعه، تغییر می پذیرد. اما در عین حال از قانونی کلی تبعیت می کند و از حدود آن تخلف نمی ورزد.

احکام دین یاری با ایجاد تغییرات در زمانه و عوض شدن افکار مردم جامعه، هیچگاه به سوی انزوا نمی رود زیرا که دستورات آن شامل همه اعصار است و با لحاظ اصلی ثابت از تحولات جوامع جلوگیری نمی کند و با آن سازگار است. لذا بشر هم به همان مقدار که اراده اش در جلوگیری از وقوع این تغییرات در پهنه جغرافیایی جهان ناتوان است به همان اندازه نباید از توجه به این تحولات چشم پوشد و و این دگرگونی ها را نادیده بگیرد چرا که در اعصار گذشته با شرایط موجود که دال بر عدم ورود زنان به اجتماع بوده مسأله نوع پوشش فقط در مورد مردان مطرح می شده و حضور در اجتماع و ارتباط با نامحرمان در ذهن هیچ فردی از جامعه نسوان، خطور هم نمی کرده اما با گذشت قرن ها و پس از قائل شدن حقوق اولیه برای بانوان و امکان حضور آنان در اجتماع نحوه پوشش و رفتار آنان نیز به عنوان حق بدیهی مورد توجه قرار گرفته است. می توان نگرش اهل حق در این رابطه را ذیل مبحث مشهورات در علم منطبق قرار داد و در مورد چستی آن سخن گفت. اما پیش از ورود به این مطلب، باید دلیل این انزوای تاریخی را، نگاه مرد سالارانه به دین عنوان کرد. چرا که در طول تاریخ، دین توسط مردان تفسیر شده است و این مردها بوده اند که حقوق زن را تعریف کرده اند از این رو گاهی از دین در جهت منافع شخصی خود، سوء استفاده و نگاه خود را به آنان تحمیل کرده اند. در حالی که کلام سرانجام در جای جای بیانات خویش، جایگاه اجتماعی زن را هم ردیف مرد تعریف کرده است و ترجیح و تبعیضی در میانشان قائل نشده است. در این مورد حضرت سلطان اسحاق می فرماید:

| | |
|----------------------------|-------------------------|
| توفیرشان نین، کیناچه و گری | کیناچه و گری |
| خاتونه دایراک ای بشش خری | بش باطنن ازل هوری |
| بیا و دایان پوران خری | پوشاک یاری او بالاش پری |
| موزیش و دم مودای کی پری | هرکس بواچو کیناچه و گری |

یعنی: دختر و پسر هیچگونه تفاوتی ندارند، زن بودن بشی باطنی است که حضرت خاتون دایراک (به عنوان رب النوع نسوان) در عالم ذر، پذیرفته است و این جامه فاخر را بر قامت نورانی خود دوخته است و مادر فرزندان آزاده بوده است (اشاره به محلّیت ناسوتی ایشان در دون‌های مختلفی چون فاطمه بنت اسد، ماماجلاله و... برای ظهور تجلیات حق تعالی در هیئت بشری) هرکس ادعا کند که در میان دختر و پسر(به طور کلی اناث و ذکور) فرقی ملحوظ است (به عقوبت این خطا) به تیغ کی پَر دچار خواهد شد. (طاهری، ۲۰۰۷: ۲۰۶)

لذا با توجه این فرمایش قدسی مقام، در می یابیم که: اگر چه زن و مرد در عهده دار شدن وظایف متفاوت اند، اما در بهرمندی از حقوق اولیه و احوالات شخصی همچون ارث، و استفاده از امکانات اجتماعی برابرند. چنانکه واضح است، این اشارت در عین دفاع از حقوق مسلم بانوان یارسان، و وظیفه خطیری را بر دوش آن‌ها مینهد که همانا حفظ شأن وجودی حضرت خاتون دایراک، به عنوان نماینده و نشان دهنده اوصاف ظاهری و باطنی ایشان، توسط بانوان یارسانی است. لذا بانوان اهل حق می‌بایست آگاه و هشیار باشند، تا در اعمال، رفتار و اقوال خود به الگوی وجودی خویش در این امر اقتدا کرده و عرضه کننده کمالات وجودی وی باشند.

حال به بررسی موضوع تغییر پذیری امر عقیفانه با تحول اعصار و تطوّر افکار در جامعه می‌پردازیم: مشهورات، یکی از اصطلاحات علم منطق بوده و به معنای قضایائی است که زبانزد همه مردم باشد. قضایای مشهورات به آن دسته از قضایا اطلاق می‌شود که بین مردم شهرت دارد، و مقبولیت آنها نزد جمیع عقلاء یا اکثر آنان و یا نزد عده خاصی شیوع پیدا کرده است. شهرت بخشی از این قضایا، نتیجه زندگی در اجتماع است و اگر کسی از ابتدا به حال انفراد و دور از اجتماع زیسته باشد ممکن است آنها را باور نکند، اما منشا شهرت برخی دیگر، مطابقت آنها با واقع، و پذیرش مفاد آنها توسط عقول فردی است (مشکوّه الدینی، ۱۳۹۲، ۵۹۲). به عبارت دیگر، مشهورات قضایائی هستند که مردم بر حسب مصلحت خود و جامعه

یا بر حسب اخلاق و عادت یا به واسطه عواطف و تاثرات نفسانی آنها را مورد قبول قرار می‌دهند. برای شهرت قضایای مشهور، علت‌های زیادی را می‌توان ذکر کرد. برخی از علل شهرت مشهورات، عبارتند از:

۱. مصلحت جامعه: مثلاً چون دادگری سبب حفظ مصالح اجتماع است، مردم قبول دارند که "عدالت پسندیده است."

۲. اخلاق و عادات و سنن: گاهی اخلاق و عادت مردم سبب می‌شود که حکمی را مورد قبول قرار دهند. مثال: "ادب و تواضع پسندیده است."

۳. عواطف و تاثرات: گاهی عواطف و تاثرات شخصی، سبب قبول حکمی است. مثال: "از بین بردن گیاهان ناپسند است."

۴. یقینی بودن حکم: گاهی یقینی بودن قضیه، سبب شهرت و قبول عامه مردم است. مانند: دو ضد، یکجا جمع نمی‌شوند.

بزرگان حقیقت در طی پیشگویی‌های خود به تغییر بعضی از این مشهورات در نزد مردم و از عصری به عصری دیگر اشاره کرده‌اند. به طور مثال حضرت تیمور در مورد تغییر حدود و ثغور حجاب پس از دوره قاجار اشاره می‌کند و می‌فرماید: (زرّین، ۱۳۸۵: ۱۳۳)

خوبان پرده شرم ورداران و رُو بی پرده مشون و هر بام و کو

یا ایل بیگی جاف می‌فرماید: (صفی زاده، ۱۳۶۹: ۱۵)

مانگ رویانی دولتی باده خورانی خلوتی

جامه کوتا و سر پتی کراس سپی و خط خطی

از مقایسه این دو کلام می‌توان فهمید که سخن در بیان حُسن و قبح این افعال نیست بلکه پیشگویی تغییر امرِ عفیفانه، و به بیان منطقی مشهورات جامعه است و الا هیچ قائل نمی‌گوید: قبیح است که زن نقاب از صورت بردارد یا اینکه پسندیده است که زن در جامعه با دامن کوتاه رفت و آمد کند!!! بلکه مقصود گوینده، بیان تحول در افکار مردم جامعه است نه بیان حسن و قبح افعال. اما در میان همه این مشهورات تغییر پذیر، اصل کلی "حجاب خوب است" را می‌توان به عنوان گزاره‌ای صادق در نزد همه عقلا شناخت و هیچ عاقلی، قائل نخواهد شد که "بی حجایی بهتر از حجاب است." حال اینکه در کلام دوره حضرت سید فرضی و یارانش مفهوم پوشیدگی را بر وجه التزام ضمنی بیان می‌دارد: (شاه ابراهیمی، ۱۳۷۷: ۲۶)

بشکافه نه روت ای پرده سرت جلا بشانه بی جامه سرت

تا کی مَنیشی وی پرده حجاو غنچه توی باغچه ت بنمانه شکاو

اگر چه موضوعیت این کلام در رابطه با مبحث پوشش نیست اما از معنای مخالف آن، می توان مفهوم پوشیدگی را دریافت. چنانکه در کلام پوشش را پرده ای می داند که از آشکار شدن قسمت های ممنوع بدن جلوگیری می کند و فرد را از جلوه گری باز می دارد چنانکه در تمثیلی دقیق، گل را مظهر خودنمایی و غنچه را مظهر پوشیدگی می شمارد که خود را در حجابی از حیا و شرم مخفی داشته است. شاید بتوان این تعریف را هم رده اصطلاح قرآنی تَبْرُج بدانیم که: در زبان عرب، واژه « تَبْرُج » مصدر باب تَفَعَّل از ریشه « ب ر ج » می باشد. و گفته اند: مراد از تبرج، در آیه «وَلَا تَبْرُجْنَ تَبْرُجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى» (احزاب / ۳۳) این است که استعلا و تجلّی و جلب نفوس را ظاهر و اراده نکنید؛ زیرا ظهور و استعلا در هر چیز به حسب همان چیز می باشد (مصطفوی، ۱۳۸۰: ۲۴۲). و همچنین گفته اند: که تَبْرُج زنان خارج شدن آن ها از خانه با پوششی ناقص و نیمه برهنه می باشد به گونه ای که مانند بُرُج توجه دیگران را به خود جلب می نمایند. (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۲۴۰) (مکارم، ۱۴۲۱: ۳۰۰) (طبرسی، ۱۳۷۲: ۳۴) البته این امر در هر منطقه ای با توجه به فرهنگ و عرف مقبول در آن جامعه مطرح می شود.

ملاً مهدی نراقی در تبیین حقیقت حیا می فرماید: «و هو انحصار النفس و انفعالها من ارتکاب المحرمات الشرعیه أو العقیلة و العاریة حذر من الذم و اللوم، و هو اعم من التقوی» حیا عبارت از حصر (محدودیت و در تنگنا افتادن) نفس و انفعال (درماندگی) آن در ارتکاب محرمات شرعی، عقلی و عرفی، به جهت ترس از سرزنش و نکوهش مردم است و حیا اعم از تقواست؛ زیرا تقوا اجتناب از گناهان شرعی می باشد.

خواجه نصیرالدین طوسی می فرماید: «حیا، نوعی انفعال و ائصاف نفسانی است که موجب خودداری از انجام امور ناپسند در انسان می گردد و منشأ آن ترس از سرزنش دیگران است.» لذا از تعاریف و تعبیر گوناگون درباره واژه حیا در می یابیم که مفهوم اصطلاحی حیا، عبارت است از اینکه روان انسان در هنگام رو به رو شدن با فعل قبیح، به دلیل ترس از سرزنش مردم یا به علت ترس از ارتکاب آن یا به دلیل قباحت و نقصان خود عمل، دچار حالت انقباض، انکسار، انفعال و انزجار می شود. آیت الله حاج شیخ مجتبی تهرانی می گوید: حیا یک امری است فطری و آمیخته شده با خلقت هر انسانی است و از مختصات انسان هم هست. آنهایی که اهلش هستند را ارجاع می دهیم به آن حدیثی که جنود عقل و جهل را دارد. در اصول کافی است و مرحوم صدرالمتألهین (رضوان الله تعالی علیه) آن را شرح کرده

است. در آن روایت می‌فرماید «... وَالْحَيَاءُ وَ ضِدُّهُ الْخَلْعُ» ضد حیا را می‌گوید: پرده‌داری. «خَلْع» یعنی پرده‌داری. پس معلوم می‌شود حیا پرده است. بعد مرحوم صدر المتألهین که می‌خواهد حیا را معنا کند، می‌فرماید: «الْحَيَاءُ عَرِيْزَةٌ اِنْسَانِيَّةٌ» بنابراین حیا از مختصات انسان است و امری است آمیخته به وجود و خلقت انسان.

مابه الامتیاز انسان از سایر حیوانات در همین است. یکی از فرق‌های انسان با حیوان همین جا است. ما یک مابه الاشتراکات با حیوانات داریم، آن‌ها می‌خورند ما هم می‌خوریم، آن‌ها می‌آشامند ما هم می‌آشامیم. غریزه جنسی و امثال. اما انسان یک مابه الامتیاز دارد. مابه الامتیاز انسان از حیوان به حیای انسان است، یعنی همین پوشش که خداوند در درون انسان به ودیعه گذاشته است و خدا بذر حیا را در درون هر انسانی پاشیده است، نشای حیا را کاشته است. امری اکتسابی نیست. مثل بقیه امور فطریه در انسان است که باید انسان او را شکوفا کند. می‌توان ظهور این مفهوم فطری را از قضیه هبوط آدم با معنای حیای حدافلی فطری برداشت نمود که در کلام حضرت قوشچی اوغلی نیز بدان اشاره شده است.

بنا بر روایت مسیحیت در سفر پیدایش، حوّا و آدم به عنوان نخستین انسان‌ها در باغ بهشت خوش بودند و می‌زیستند: «و يَهُوهُ خدا آدم را امر فرموده گفت: از همه درختان باغ بی ممانعت بخور. اما از درخت معرفت نیک و بد زنهار نخوری! زیرا روزی که از آن بخوری هر آینه خواهی مُرد.» «... و مار از همه حیوانات صحرا که يَهُوهُ خدا ساخته بود هوشیارتر بود و به زن گفت: آیا خدا حقیقتاً گفته است که از همه درختان باغ نخورید؟! زن به مار گفت: از میوه و درختان باغ می‌خوریم، لکن از میوه درختی که در وسط باغ است، خدا گفت از آن مخورید! آن را لمس مکنید! مبادا بمیرید!.. مار به زن گفت: هر آینه نخواهید مُرد، بلکه خدا می‌داند در روزی که از آن بخورید چشمان شما باز شود و مانند خدا دانای نیک و بد خواهید بود.» «... پس از میوه‌اش گرفته بخورید و به شوهر خود نیز داد و او خورد. آنگاه چشمان هر دوی ایشان باز شد و فهمیدند که عریان‌اند. پس برگ‌های انجیر به هم دوخته سترها برای خویشان ساختند.» (تورات، سفر پیدایش، ۳: ۹-۱) ایشان می‌فرمایند:

بیر بُوغدا بِمَاقِلِنِ اَدَمِي چيخارتدیلار جَتَدِن
اؤزدی آنجیر یاپراقین عَرَضِينِي پنهان ایلدی
بُوغدانِ ایتدی بهانه شیطانی قیلدی سَبَب
ایلیوب ایدِن اؤزیدی آدمه بهتان ایلدی

یعنی: بایک گندم خوردن آدم را از بهشت بیرون راندند و با برگ انجیر ستر عورت کرد. گندم را بهانه کرد و شیطان را سبب ساخت، فعّال ما یشاء خودش است، به آدم بهتان زد. (نیک نژاد، ۱۳۷۷: ۲۸۷)

حیا امری فطری و درونی است که در تک تک افراد بشر وجود دارد (که؛ حیا با خجالت متفاوت است، فردی که خجالت می‌کشد با ترک کار شرمسار می‌شود، در حالی که کسی عامدانه و یا عالمانه کاری را ترک بکند یا فعلی از او سر بزند یک رضایت درونی برایش به همراه دارد).

عفاف فطری نیست بلکه اکتسابی است: بروز این حالت ملکه درونی ما در یک حالت اکتسابی به نام عفاف است. یعنی افراد از طریق مطالعه و آموزش و طرق دیگر قادر به دریافت و یادگیری آن هستند و می‌توان آن را به دیگران آموخت.

حال کلام سرانجام بر امری دست می‌گذارد که ریشه و اصل معنای عفت است و میتوان گفت پایه مشکلات در مبحث پوشش را در این باب باید جستجو نمود. مولا علی در غررالحکم فرمود: «سَبَبُ الْعِفَّةِ الْحَيَاءُ» حیا، عامل عفت و پاکدامنی است. و نیز فرمود: «تَمَرَةُ الْحَيَاءِ الْعِفَّةُ» میوه حیا، عفت است. حجاب میوهی عفاف است، و عفاف ریشهی حجاب. برخی افراد امکان دارد حجاب ظاهری داشته باشند ولی عفاف و طهارت داخلی را در خود ایجاد نکرده باشند.

لذا بر ما روشن می‌گردد که چرا در مکتب حقیقت به مسئله حیا بیش از پیش توجه شده است. میتوان این امر را اینگونه تعلیل نمود که: هر قدر این احساس شرم از زشتی‌ها در آدمی بیشتر باشد، عفت او نیز بیشتر خواهد بود.

«أَعْفُكُمْ أَحْيَاكُمْ» با عفت‌ترین شما با حیات‌ترین شماست.

ترس از خداوند و شرم از خداوند

شیخ شهاب الدین سهروردی که مؤسس مکتب فلسفی اشراق است در جمله بسیار نیکویی می‌گوید: مردم عادی از خدا می‌ترسند ولی انسان‌های حکیم از خدا شرم می‌کنند؛ چرا که شرم، یک مقام برتری است از ترس. البته ترس هم در زندگی کارآیی دارد و ممکن است ما خیلی از کارها را در زندگی به خاطر ترس انجام ندهیم اما وقتی که شما ارتقاء روحی پیدا می‌کنید؛ یعنی به لحاظ اخلاقی به منزلت بالاتری می‌رسید، ترس برای شما عامل پراهمیتی به حساب نمی‌آید، چرا که ترس از طرفی با اجبار و از طرفی با مفهوم ضعف نفس ارتباط دارد. ولی فردی که در سطح بالاتری قرار گرفته شرم بر وجودش حاکم می‌شود و می‌توان گفت لازمه بی‌شرمی یک نوع زیست غیراخلاقی است و فرد بی‌حیا به سبب حقارت نفسانی، ممکن است دست به هر کاری بزند و بالعکس انسانی که صاحب مرتبت روحی است همیشه سایه شرم بر وجود او مستولی می‌شود. دایره مفهوم می‌واژه شرم در کلام از وسعت معتدبیهی برخوردار است.

او لوی حیا و شرم ویشان بیچا
و هرزه کاری مگر دی نگا
بیچا نه ور پرده صیانت
او یکتا نوان هرگز خیانت

معنی: با پوششی که نماد از حیا و شرم است خود را بیوشانید و از روی هرزه کاری نگاه نیندازید، بر تن خود پرده‌ای حافظ و نگهدارنده بیوشانید و هیچگاه نسبت به یکدیگر خائن نباشید.

هرزه کار کسی است که کارهای بی فایده و بیهوده می‌کند. که در اینجا سقوط از موازین اخلاقی مراد است؛ چرا که فرد هرزه نگر بر همه چیز مفهومی از تلقی جنسی بار می‌کند و مدلول حیا و جود در شوون ظاهری و باطنی او یافت نمی‌شود. لذا سخن آن شخص که گفت: "حجاب زنان ما پلک مردان ماست!" تا حدی می‌تواند صحیح باشد. با این توضیح که نگاه و پوشش امری دو طرفه است که از هر دو جهت می‌بایست رعایت شود. حال می‌توان سرایت حقیقت حیا را در امور زیر مد نظر قرار داد: حیاورزی در روابط همسراری، روابط اعضای خانواده، روابط زن و مرد نامحرم، حیاورزی در پوشش و حیاورزی در نگاه.

مفهوم حیا چنان در مرتبه حقیقت مورد اهمیت است که کلام یاری معنایش را در همه امور تسری می‌دهد و زیست حیامدارانه را سرلوحه تمام افعال قرار می‌دهد. چنانچه در دوره برزنجه شکستن استخوان قربانی را نشانه بی‌حیایی تلقی می‌کند:

هرکه بشکنو ها پیشه و قربان
یعنی نه جمدا آنه بی حیان
منویسی نه جوق خار بی ارکان
یار مو حیاش بو دلی جم و خان

یا در مورد نشستن در جم می‌فرماید:

لامی و بی سگه نیشو چاگا
ها سکه و ریشی پی میردن حیا

ایضاً فرماید:

مأمور سلطان حاضر نه جم
حیا بکردی گردن کران خم

همچنین حضور در ساحت کلام را در همه ایام لازم می‌شمارد:

ارکان چفتی نبو نه دلیشان
میردان و کلام حیا بکران

تعلیل این امر را اینگونه باید بیان نمود که: شرم همیشه در حضور است. وقتی کسی حق تعالی را حاضر و ناظر بر اعمال خویش ببیند شرمگین می‌شود. اما چنانکه کسی این حضور را درک نکند و خود را در محضر الهی احساس نکند، متعاقباً این حس خجلت و آزر را نیز نخواهد داشت.

منشأ قباحت یک فعل، شرع، عقل یا عرف و آداب و رسوم جامعه است. لذا حجاب در هر کشوری بر مبنای عرف و حیا و ورزی طبق فرهنگ آن جامعه تعریف میشه و البته زیبایی و آراستگی در همه شوؤن ظاهری امری پسندیده و مسلم است. و همچنین مسئله پوشش در اماکن مذهبی و عبادتگاه‌های مختلف بر مبنای شأن وجودی آن مکان متبرک، خواهد بود که امری در خور امعان نظر است و می‌بایست در هر جامعه ای به فراخور اقتضانات آن جامعه رعایت شود. نکته شایان ذکر اینست که: منظور ما از عرف، عرف عقلایی است. لذا اگر جامعه‌ای رو به انحطاط برود حیای باطنی و عرف مقتضی با شرایط جامعه و فرهنگ خاص جغرافیایی، بر مبنای تشخیص اکثر عقلا، از این سقوط جلوگیری خواهد نمود.

نتیجه گیری

حجاب، یک عنوان شرعی است، ولی اجباری کردن حجاب در جامعه، یک عنوان شرعی نیست، بلکه عنوانی مربوط به زندگی روزمره است که باید از طریق انطباق قواعد عام شرعی حکمش را در هر زمان به دست آورد. توضیح آنکه، عنوانی همچون «نماز یومیّه» در شریعت یا «سرق» عناوینی شرعی هستند که حکم اولی و خوب و حکم دومی حرمت است، حال اگر قانون را مجموعه قواعد و رفتارها و مقرراتی تعریف کنیم که ضمانت اجرا برای آن وجود دارد، اخلاق فاقد این نوع از ضمانت اجراست. برای نمونه در دین اسلام درباره احسان و نیکی به پدر و مادر خیلی تاکید شده است. ولی جز در موارد اندکی این احسان مشمول ضمانت اجرای قانون نمی‌شود. یا آنکه توصیه به خواندن نماز یا گرفتن روزه یا پرهیز از غیبت شده است که همه اینها ثواب و عقاب خاص خود را دارند، در حالی که هیچکدام در قالب قانون و ضمانت اجرا تعریف نمی‌شوند. در مقابل سرقت، اتهام زدن، ضرب و جرح و قتل در عین حال که اعمالی غیراخلاقی هستند، ولی با دقت تمام نیز به عنوان جرم تعریف شده و مردم از انجام آنها به صورت قانونی منع شده‌اند و مرتکب نیز مستوجب مجازات است. چرا یک رفتار را باید در حوزه قانون و با ضمانت اجرا تعریف کرد و تخلف از آن را مستوجب مجازات دانست، ولی رفتارهای دیگر که ممکن است از نظر ما مهم‌تر نیز باشند را نمی‌توان در این چارچوب تعریف کرد؟ اولین و مهم‌ترین تفاوت مربوط به نظم اجتماعی می‌شود و اعمال و رفتاری جرم تلقی می‌شوند که نافی نظم و عفت عمومی باشند. این اعمال نیز امری ثابت نیستند. الزام به خواندن نماز و گرفتن روزه اگرچه به لحاظ دینی جزو مهم‌ترین رفتارهای مذهبی است، ولی هیچگاه در قالب قانون در نیامده، زیرا انجام یا عدم انجام آنها ربطی به نظم اجتماعی ندارد، اگرچه از نظر شرعی مهم هستند. لذا نباید مسئله پوشش را که جنبه فردی دارد با قوانین ترافیکی مقایسه کرد. چه اینکه در همان

مقررات راهنمایی و رانندگی اگر فرد معنای عمیق نظم را در وجودش نهادینه کند بدون ترس از مجری قانون و صرف نظر از بودن یا نبودن او، قوانین عبور و مرور را رعایت کرده و مقررات را زیر پا نمی گذارد. همچنین در بحث پوشش نباید اجباری در کار باشد و تبلیغ و توصیه به این رفتارها باید بیرون از قدرت حکومتی انجام شود و بطور معمول متولیان مذهبی و اخلاقی عهده دار آن شوند. چرا که اصل حجاب نیز در صدر اسلام اجباری نبوده، بلکه موکول به تصمیم و خواست خود افراد بوده است. لذا حجاب مسئله‌ای فردی است نه جمعی و اجتماعی. و نباید این امور که در حوزه اخلاق است با حوزه مقررات شهری خلط شود. چنانچه ما می دانیم مسئله نوع پوشش همچون احکام نماز و روزه مجازات دنیوی ندارد بلکه عقاب آن در ساحت ربوبی و وعاء آخرت محقق می گردد.

اگرچه در جوامع متمدن، در صورت عدم رعایت عفت عمومی مجازاتی بار می شود اما آن جزا، مشروط بر عدم رعایت حداقل هاست که عقل و عرف و شرع بر قیح اش حکم میکند. لذا در دین حقیقت بیان امور واجب و حرام و نهی از انجام آنها، بر عهده خانواده‌ها و سپس سادات است ولی جزای آن به دست حق است و در چهارچوب دوندون به وقوع می پیوندد. پس بنا بر مقدمات گفته شده این تکلیف بر والدین است که معنای حیا را از دوران کودکی با اعمال و رفتار خود و همچنین تربیت صحیح، در درون فرزندان تقویت کنند تا آنگاه از کاشت این بذر، میوه عفاف حاصل شود. درعین حال همواره آگاه باشیم و در انتقال این مفاهیم اهتمام بورزیم و از غفلت راجع به این امر خطیر در زمان کودکی پسران و دختران یارسانی، بپرهیزیم. نکند که فرزندانمان را در این دوران طلایی با مفهوم دینداری آشنا نکنیم!! تا خدایی ناکرده بخواهیم به سبب سستی خود و پس از گذشت زمان انعطاف پذیری فرزندانمان، با تیر اجبار، نهال رشد یافته را اصلاح کنیم!! که این همان ورطه ایست که ما نباید امروزه به دام آن بیفتیم؛ چنانکه امروزه ثمرات تلخ فعل اجباری را به مصداق: «الإنسانُ حَرِيصٌ عَلٰی ما مَنَعَهُ»^۱ چشیده ایم و نتایج عکس آن را تجربه کرده ایم.

۱. انسان نسبت به چیزی که از آن منع می شود، حرص می ورزد

فهرست منابع

- ۱- آبی، حسن بن ابی طالب (۱۴۰۸) مؤسسه النشر الإسلامی التابعة لجماعة المدرسين بقم
- ۲- ابوحامد امام محمد غزالی طوسی (۱۳۸۰) کیمیای سعادت، ربع عبادات و ربع معاملات، به کوشش حسین خدیو جم، تهران.
- ۳- ایرج میرزا (۱۳۵۳) محمدجعفر محجوب.
- ۴- بهرامی، محمد، قرائت‌های نو از آیات حجاب.
- ۵- تورات (عهد قدیم)
- ۶- حجازی بنفشه (۱۳۸۵)، زن به ظن تاریخ (جایگاه زن در ایران باستان)، انتشارات قصیده سرا
- ۷- خُنجی امیرحسین، پوشش اسلامی، وبگاه ایران تاریخ.
- ۸- راوندی، مرتضی (۱۳۴۰)، تاریخ اجتماعی ایران، انتشارات امیر کبیر
- ۹- زرین سید نصرت الله، (۱۳۸۳) دیوان حضرت شاه تیمور.
- ۱۰- سروش، دباغ. (۱۳۹۶) حجاب در ترازو، لندن، اچ اند اس مدیا.
- ۱۱- شاه ابراهیمی، سید امرالله. (۱۳۷۷)، دیوان حضرت سید فرضی و یارانیش.
- ۱۲- ضیاء پور جلیل () پوشاک باستانی ایرانیان از کهن ترین زمان تا پایان شاهنشاهی ساسانیان، هنرهای زیبای کشور.
- ۱۳- قرآن کریم
- ۱۴- للمستشار محمد سعید عشماوی (۱۹۹۵) حقیقه الحجاب وحجیه الحدیث، قاهره، مکتبه مدبولی، چاپ دوم.
- ۱۵- عشماوی، محمد سعید. (۲۰۰۲) حقیقه الحجاب و حجیه الحدیث، چاپ اول، مؤسسه روز یوسف.
- ۱۶- عبدالفتاح عبدالقادر، اشرف؛ الحجاب لیس فریضة اسلامیه.
- ۱۷- قابل، احمد. (۱۳۸۵)، مقاله حجاب (در مورد پوشش).
- ۱۸- محمد عابد جابری، الحجاب بین الدین و الموروث الاجتماعي.
- ۱۹- مطهری، مرتضی، مسأله حجاب، تهران، انتشارات صدرا.
- ۲۰- مطهری مرتضی، اسلام و مقتضیات زمان، صدرا، تهران، مجلد اول.

- ۲۱- مصطفوی، حسن (۱۳۸۰) تفسیر روشن، تهران، مرکز نشر کتاب.
- ۲۲- طاهری، طیب (۲۰۰۷). سرانجام (کلام‌های یارسان)، سلیمانیه، انستیتو فرهنگی کرد.
- ۲۳- صفی زاده بوره که‌یی، صدیق (۱۳۶۹). پیشگویی های ایل بیگی جاف، نهران، چاچ خوشه
- ۲۴- نیک نژاد، سید کاظم (۱۳۷۷)، کلامات ترکی.
- ۲۵- طباطبایی، سید محمدحسین (۱۴۱۷)، المیزان فی تفسیر القرآن، قم، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم دفتر انتشارات اسلامی.
- ۲۶- طبرسی، فضل بن حسن (۱۳۷۲)، مجمع البیان لعلوم القرآن، تهران، ناصر خسرو.
- ۲۷- مکارم، شیرازی، ناصر (۱۴۲۱)، الامثل فی تفسیر کتاب الله المنزل، قم، مدرسه امام علی بن ابی طالب (علیه السلام).
- ۲۸- مشکوة الدینی (۱۲۹۲)، عبدالمحسن، منطق نوین مشتمل بر اللمعات المشرقیه فی الفنون المنطقیه